۱۲. رؤیت هلال (۱۴۰۱/۰۸/۰۷)

۱۲. رؤیت هلال (۱۴۰۱/۰۸/۰۷) سال تحصیلی (۱۴۰۲-۱۴۰۱) - شنبه، ۱۰۷ آبان ماه ۱۴۰۱ موضوع : تعارف قول به موضوعیت یقین در فرائض در دامنه فقه

- پیش‌گفتار(چکیده)
- دو وجه عرضی و طولی در جمع بین روایات صوم یوم الشک
- لحون کلام و تناسب حکم و موضوع
- مدیریت امتثال توسط شارع در مستحبات
- تأثیر اظهار احتمالات و جمع شواهد در پیشرفت علم
- اصل اولی در جمع؛ جمع عرضی یا طولی؟
- تعارف در قول به موضوعیت یقین در وقت صلات
- تعارف در قول به موضوعیت یقین در صوم
- تعارف در قول موضوعیت یقین به رکعتین صلات
- تعارف در قول به موضوعیت یقین در طواف واجب

پیش‌گفتار(چکیده)

موضوع اصلی:
تهافت قول به موضوعیت یقین در فرائض در دامنه فقه

موضوعات فرعی:
بررسی عدم التزام کامل فقها به موضوعیت یقین در برخی واجبات
جمع طولی و جمع عرضی بین روایات صوم یوم الشک
لحون کلام

دو وجه عرضی و طولی در جمع بین روایات صوم یوم الشک

بحث در جمع بین روایت اول و روایت هشتم باب ششم بود. روایت این بود:

> كان أمير المؤمنين عليه السلام يقول: لان أفطر يوما من شهر رمضان أحب إلي من أن أصوم يوما من شعبان أزيده في شهر رمضان[1]

گفتیم که «کان امیرالمؤمنین» درست نبود. «لأنّ امیرالمؤمنین» عبارت فقیه بود.

همانطوری که برداشت مرحوم صدوق بود و توضیحاتی هم بیان شد که «ازیده» مربوط به نیت باشد. یعنی اگر من امروز را نیت ماه مبارک بکنم روزهام اشکال دارد و مشکوکی را در ماه مبارک اضافه میکنم. به خلاف اینکه همین یوم الشک را نیت ماه شعبان بکنم که دراینصورت «ازیده» شامل حالش نیست. لذا طبق این بیان جمع بین دو روایت اول و هشتم به تفاوت در نیت شد.

احتمال دیگر این بود که «ازیده» ربطی به نیت نداشته باشد بلکه شارع در اینجا اغراضی دارد که اساساً نمیخواهد صوم یوم الشک بهعنوان یک سنت دارج بین کل امت اسلامیه جا بگیرد. نمیخواهد رسم کل امت این بشود که یوم الشک را روزه بگیرند. این هم یک احتمال دیگری بود. تفاوت این دو نگاه با این بحثهایی که تا به حال خدمت شما عرض کردم، سریع، روشن میشود.

یک روایت میگوید من دوست دارم شعبان را روزه بگیرم، روایت دیگر میگوید من دوست دارم افطار کنم. اینها دو مفاد است. اگر شما بین اینها به نیت جمع کردی و گفتی یک روایت «ازیده بنیتی» است و روایت دیگر «لا ازیده بنیتی» است. اگر به این صورت جمع کردی جمعی است طولی ای عرضی؟ شما میگوییدی اگر نیت ماه شعبان بکنید خوب است. اگر بخواهید نیت ماه مبارک بکنید، دارید یک روز را در ماه مبارک، مشکوکاً زیاد میکنید که این درست نیست. وقتی بین این دو لسان روایت به تفاوت در نیت جمع میکنید چه جمعی است؟ جمعی عرضی است ای طولی است؟ عرضی است. خیلی روشن است. ببینید نحوه جمع کردن شما، جمع کردن دو موضوع است؛ میگوییدی این با آن موضوع، این هم با این موضوع. لذا در کنار هم جمعی عرضی است.

اما اگر بیان شما عوض شد و گفتی شارع عنایت دارد و حکمی را در نظر گرفته است که رسم کل امت اسلامیه نشود تا یوم الشک را روزه بگیرند، لذا میخ آن را برای کل امت میکوبد که روزه نگیرید. اما بعد از اینکه میخ را کوبید برای کسانی که دیگر معرضیتی برای آن رسم ندارند و میخواهند به منافع صوم یوم الشک برسند و صوم ندبی بگیرند، آنها را تشویق میکنند که روزه بگیرید. لسان این دو جمع چه جمعی است؟ جمع طولی است. یعنی اینطور نیست که این دو با هم دو موضوع باشند و بگوییم این برای این است و آن برای آن. نه، کاری است که خود شارع انجام میدهد و هر دو انشاء هم برای خودش است و دو موضوع هم نیست. بلکه یک موضوع است. یک موضوع

که صوم یوم الشک است را به‌صورت طولی، تحقق افرادش در خارج را مدیریت می‌کند.

---

[1] وسائل الشيعة - ط الإسلامية ج۷ص۱۷

لحون کلام و تناسب حکم و موضوع

شاگرد: لسان برخی از روایات که از روزه سوم الشک نهی کردهاند این است که روزه سوم الشک حرام است. طبق جمع طولی که حضرتعالی میفرمایید به این صورت میشود که روزه سوم الشک در برههای حرام بوده؟

استاد: هیچ جا ندارید که حرام است. شافعی حمل بر حرمت کرده. آن چه که من یادم است تعبیر «نُهیانا» است.

شاگرد: روایتی که میگوید «من صام یوم الشک فقد کذّب اباالقاسم صلیاللهعلیهوآله» چه تعبیری دارد؟ نص در حرمت است.

استاد: عرض میکنم قول به حرمت دارد و شافعی هم به آن قائل است. اما صحبت سر این است که ما بگوییم حرام هست. یعنی همراه شافعی بشویم و بگوییم «کذّب» و امثال آن به این معنا است که واقع حکم در آن زمان حرمت بوده، این را قبول ندارید.

شاگرد: خب این روایات چطور جمع میشود؟ بنابر احتمال دوم جمع عرض میکنم. یعنی سیاق روایاتی که به این صورت است که میگویند صوم یوم الشک حرام است، خیلی نمیسازد با اینکه بگوییم غرض شارع این بوده که روزه یوم الشک عمومیت پیدا نکند. یعنی از آن نهی کرده ولی نهی او به این صورت نیست که حرام است.

استاد: خب همین مشکل را در نیت هم دارید.

شاگرد: در نیت حرام میشود. کسی که به نیت ماه رمضان روزه بگیرد حرام میشود.

استاد: نه، کسانی که وجه نیت را مطرح میکنند نمیگویند اگر نیت عوض شد حرام نیست. میگویند اصلاً روزه یوم الشک ممنوع است. فتاوای آنها را نگاه کنید.

> 6:05

شاگرد: در شیعه عرض میکنم. مثل مرحوم صدوق که جمع را به نیت بردهاند و میگویند اگر به نیت ماه رمضان باشد حرام است و اگر به نیت شعبان باشد اشکالی ندارد. این روایت با جمع آنها سازگار است. «کذب اباالقاسم صلیاللهعلیهوآله» یعنی کسی که به نیت ماه رمضان روزه بگیرد به این صورت میشود. ولی با احتمال دوم سازگار نیست.

شاگرد۲: چطور حرام است؟ صدر روایت چیست؟

شاگرد: من صام یوم الشک.

شاگرد۲: خب یعنی وجوب را نسبت بدهید.

استاد: شما اگر تناسب حکم و موضوع را توضیح بدهید معلوم میشود. «من صام یوم الشک فقد کذب..»، چرا؟ در تناسب حکم و موضوع باید حرف بزنیم.

شاگرد: یعنی کار حرامی انجام داده است.

استاد: تکذیب یعنی کار حرامی انجام داده است؟!

شاگرد: تکذیب عملی کرده است. چون پیامبر فرمودهاند به نیت ماه رمضان روزه نگیری اما او گرفته.

استاد: این را که نگفته اند. گفتهاند یوم الشک را نگیری. حضرت فرمودند یوم الشک را نگیری لذا شافعی مطلقاً میگوید حرام است. نمیگوید به نیت ماه مبارک حرام است. «من صام» مطلق است. «فقد کذب» چرا کذب؟! تکذیب چه ربطی دارد؟ خیلی از کارها هست که حرام است اما تکذیب نیست.

شاگرد: تکذیب عملی است. یعنی مخالف حرف پیامبر عمل کرده.

استاد: حرف چه بوده؟ فرمودهاند یوم الشک را نگیری. چرا؟ چون یوم الشک در شریعت من جزء ماه مبارک نیست. شما در شریعت من یوم الشک را به جای ماه مبارک جا نزنید، بهطوریکه در کل امت اسلامی همه بگویند یوم الشک، از شهر رمضان است.

شاگرد۲: طبق فرمایش شما لازم نیست بگوییم هیچ کجا نباید حرام باشد. طولی بودن گاهی وقتها با رحمت جور درمیآید. آقایان به آن عنوان ثانوی میگویند. ولی عنوان ثانویای است که حالت طولی پیدا میکند. یعنی به نحوی منجر به اختلال میشود که حضرت در زمانی تحریم میکنند. نظیر آن در روایات شرب خمر هست. برخی از آقایان اینطور گفتهاند که در یک دورهای خریدوفروش خمر به جهت تخلیل اشکالی ندارد، و روایتی هم که از حضرت رسول بهصورت مطلق گفتهاند از این باب است که اگر از همان ابتدا میگفتند در صورت تخلیل اشکال ندارد، کار بهصورت محکم جلو نمی رفت. عدهای آن را نگه میداشتند. لذا در یک دورهای حضرت مطلقاً حرام کردند و نگفتند منفعت مقصوده و غیرمقصوده دارد یا ندارد. ولی در طول آن بعد از اینکه اغراض محقق میشود این احکام بیان میشود.

استاد: بله، در اینکه در مقام مدیریت امتثال حکمت، اقتضاء انشاء حکم مدیریتیای را بکند که حرام باشد، ما هیچ مشکلی ندارییم. اما در مانحن فیه اینطور بوده یا نبوده خیلی مشکوک است. یعنی حتی در همان وقتی که حضرت به این صورت فرمودند بیانات‌شان طوری بوده که این را می رساندهه. یعنی من میخواهم میخ آن کوبیده نشود. و الا عباراتی مانند «صوموا سرّاللّه» از خود حضرت بود که تشویق بود تا یوم الشک را روزه بگیرند. «من صام یوم الشک فرارا بدینه»، این روایات به چه معنا است؟ اینها را خود حضرت فرموده بودند. پس معلوم میشود اگر نهایی بوده همانی است که صاحب جواهر در چندین جا میفرمایند. من عباراتشان را در یک صفحه گذاشتهام. میفرمایند: «من رزق اللّه فهم کلامهم/ لسان اهل البیت علیهالسلام»؛ یعنی در خیلی از جاها از تأکید او نقطه مقابلش را از حیث حکم میفهمند. خیلی جالب است. فرمودند لسان روایت به قدری تند است که فقیه میفهمد اینجا مکروه است. و الا اهل البیت برای لسان حرمت از این لسان استفاده نمیکنند. برای عوام لسان تند میآورند که سراغ آن نروند. اما برای فقیه لسان و

لحن کلام را طوری قرار می‌دهند که می‌فهمد.

شاگرد: مثال آن را به وجوب غسل جمعه می‌زدید.

استاد: بله، صاحب جواهر در دو-سه جا می‌فرمودند. یکی از آن‌ها در بحث قنوت بود. شاید حدود مضمون «رزق الله فهم لسان‌هم» در پنج جا در جواهر باشد. «إنا و الله لا نعد الرجل من شيعتنا فقيها حتى يُلحن له فيعرف اللحن[1]». «یلحن» چهار-پنج وجه خیلی قشنگ دارد. ساده‌ترین آن‌ها که گفته‌اند این است که لحن به‌معنای غلط است. «حتی یلحن له» یعنی یک مطلب غلطی گفته می‌شود ولو از لسان امام معصوم است اما چون فقیه است فوری آن را می‌فهمد. می‌خواهند ببینند که او غلط را می‌فهمد یا نه. برای فقیه عبارت امتحانی است. «یلحن له فیعرف اللحن». این‌طور نیست که بگوید امام علیه‌السلام است که این را می‌گوید، ما که نمی‌توانیم مقابل حرف امام علیه‌السلام حرف بزنیم. امام می‌فرمایند «یلحن له فیعرف اللحن»، آن وقت می‌شود «لا نعد الرجل من شیعتنا فقیها حتی یلحن فیعرف اللحن». حالا این یک معنای ساده‌تری می‌شود که «یلحن» به‌معنای «یغلط» باشد. یک معنای خیلی خوب آن غیر از «معاریض الکلام» و ... است که به‌معنای چیزهای خوبی است که امام علیه‌السلام در کلام قرار می‌دهند که از لحن فقیه می‌فهمد که این با چه حکمی تناسب دارد. یکی از آن‌ها «کذب اباالقاسم» است. شما می‌گویید چرا «کذب» می‌گویند؟ شما آن شخص را جلو بیاوری به او بگویی ای مکذب به پیامبر اسلام علیه‌السلام! خب چه کار کرده؟ روزی را که مشکوک بوده روزه گرفته است. خب این حکم با این شخصی که این کار را کرده تناسب دارد؟! خودش دارد می فهماند که این تذکیب چه تکذیبی است. و این لحن برای چیست، برای یک لحن تندی است که سراغ او نروند. اما این‌که واقعاً به این معنا باشد که الآن اگر یوم الشک را گرفت –با نیتی که عرف مسلمانان دارند؛ مسلمانان یوم الشک را روزه می‌گیرند- به او بگویی‌م تو مکذب هستی. خب از این لحن معلوم می‌شود که این حرمت نیست. من می‌خواستم این را عرض کنم. خود لحن روایاتی که در باب صوم یوم الشک هست، نهی تحریمی در همان زمان هم نبوده.

---

[1] الغيبة للنعماني، النص، ص: ۱۴۱

مدیریت امتثال توسط شارع در مستحبات

13:28

شاگرد: قطع نظر از نیت در اوائل کار زمینه زیاد کردن هست. یعنی بگویند این یک روز هم داخل ماه مبارک باشد. کمکم داخل ماه مبارک می شده.

استاد: همانطور که عرض کردم روایات از حیث بیان تکلیف چهار دسته بود. یا امر بود، یا ترغیب، یا نهی بود و یا ترغیب به ترک. دو دسته دیگر از روایات هست که لسان آنها شارحیت این چهار دسته است. شرح میدهد که چرا آن چهار دسته به این صورت صادر شده است. یک دسته از روایات هم تفصیل میدهد. هم روایات شارحه و هم روایات مفصله میتوانند برای «ازیده» هم وجه جمع قرار بگیرد. یعنی ما ببینیم روایات شارحه یا روایات مفصله «ازیده» را به کدام طرف میل میدهد. «ازیده» را به طرف نیت میل میدهد که جمع عرضی است یا «ازیده» به طرف ترک است که درانصورت جمع طولی میشود.

شاگرد: مقصودم تنها همین روایت «فقد کذب» است. اگر مناسبات حکم و موضوع را در نظر بگیریم به این صورت به ذهن میآید. یعنی اوائل کار ممکن است عوام مردم بگویند این یک روز را هم با آن مخلوط میکنیم.

استاد: بله، در این گیری نیست. اصلاً رفتار خیلی از عوام مردم حتی نسبت به برخی از مستحبات موکده به این صورت میشود. این کار را میکنند. ابن عباس داشت حرف میزد. خب صحابی بود و برای خودش مهم بود. مغرب شد و او خطبهاش را ادامه داد. شخصی آمد و گفت الصلاه الصلاه. حرف او را به هم زد. او سکوت کرد و آن شخص دوباره ادامه داد. دوباره گفت الصلاه الصلاه. یعنی بس کن دیگر. الآن وقت نماز است. ابن عباس ناراحت شد و گفت «أ تعلمنی الصلاة»؟! تو به من نماز یاد میدهی؟! خب عوام این کار را میکنند. کاری ندارد که ابن عباس خودش اینها را دیده و فقیه است و ... . ولی ابن عباس را ناراحت کرد. «أ تعلمنی الصلاة؟!»؛ تو دیگر میخواهی به من نماز یاد بدهی؟! ما که همراه حضرت نماز خواندیم و ... .

لذا اینکه الآن گفتند مردم این تلقی را دارند، میخواهم بگویم عوام برای نماز و سائر امور این کار را میکنند. یعنی یک امر ندبی را میخ عزیمت میزنند و زمینه آن را برای زدن بالاتریی حرفها درست میکنند. شارع هم چون اینها را میداند برای خطوط اصلی مقصود خودش در دین –واجبات دین- طوری میخ را میکوبد و طوری اقداماتی میکند که به بهترین نحو ممکن شریعت باقی بماند و خطوط آن هم باقی بماند و بعداً به مستحباتی که دنبالش هستند برسند. به بدنه امت هم عسر و حرج وارد نشود.

شاگرد: سیره ائمه هم به این صورت بوده که وقتی از آنها سؤال می شده ادامه میدادند؟

استاد: این یک روایت دارد. نمیدانم امام جواد علیهالسلام بود یا امام هادی ع. تاریک شد و تا مدتی هم حضرت داشتند صحبت میکردند. این روایت هم هست. ولی یادم نمیآید که اعتراض شده باشد.

ببینید شما در فضای فقه و فتوای اهلسنت بیایید، میبینید. شوخی نیست. سنی ها قبل از وقت عصر خودشان نماز عصر میخوانند یا نمیخوانند؟! نمیخوانند. میگویند هنوز که وقت نشده است. روایات آنها در کتابهای فقهی وقت هست. اما در صحیح مسلم و صحیحهای قطعی خودشان میبینید «جمع رسول الله بین الظهر و العصر بالعذر و العلة»، چرا؟ «لیوسع علی امته». بعد میگوییم خب این حدیث که صحیح است. میگویند فقها عمل نکردهاند. یعنی یک شرائطی میشود با اینکه روایت دارند، در فضای فقهایشان اینطور میشود، چه برسد به عوام. در فضای فقها با آن اینطور رفتار میکنند چه برسد به عوام.

آن آقا میگفت به یکی از سنیها گفته بودند این چه بلائی است که سر اینها میآوری. کسانی که در مدینه میخواهند نمازشان را حتماً در مسجد الرسول اقامه کنند، گاهی از حومه شهر میآیند. ظهر میآید و میخواهد و دوباره بر میگردد به محل خودش. دوباره هنوز ننشسته باید دوباره حرکت کند برای نماز عصر. این از چیزهایی است که میبینید فقها در فضای فقه چنین برخوردی با بیانات شارع میکردند. چه برسد عوام بخواهند اینها را به دست بگیرند. لذا شارع برخوردهایی میکردند که چنین مسائلی پیش نیاید.

تأثیر اظهار احتمالات و جمع شواهد در پیشرفت علم

علی ای حال ما فعلاً طبق فهم مرحوم صدوق که در فقیه آوردهاند، ازیده را به همان جمع عرضی –نیت- میگیریم. اصحاب هم همینطور جمع کردهاند. ولی آن احتمالی که آن روز عرض کردم بهعنوان احتمالی است که در فضای فقه الحدیث در ذهنمان باشد. چه بسا بعداً شواهد آن محتملات زیاد شود. این خیلی مهم است؛ تجمیع شواهد و تشابک شواهد؛ اینکه آدم در فکر اینها باشد و آنها را جمعآوری کند تا در ذهن ناظرین آیندهٔ، درجهٔ تصدیقشان بالا برود. الآن ممکن است که خود ما یک احتمالی را عرض بکنم و همه ما بگوییم که شصت درصد است. اما بعد از اینکه ناظرین دیگر آمدند و از جاهای دیگر شواهدی را جمع کردند، شاید این شواهد سی درصد بشود و گاهی این شصت درصد الآن ما برای آنها هشتاد درصد میشود. آنها هم که مقلد ما نبودند. تنها یک راهی باز شده و یک احتمالی از حیث شواهد شروع شده است. ذهن آنها آزاد است و شروع میکنند به پیدا کردن شواهد. چیزهایی را که ما توجه نکردهایم را پیدا میکنند. آنها را کنار اینها میگذارند. این برای فضای بحث علمی خیلی نافع است. یعنی در یک فضایی، مستظهارات و معنایای در روایات ولو از باب تعدد لفظ و استعمال لفظ در اکثر از یک معنا یک وجهش قوی بشود. از این حیث که مستظهر به شواهدی خوبی شود. شواهدی که نوع ناظرین عقلاء قوم تأیید میکنند کهاین وجهی است که میتواند باشد و مقبول باشد.

اصل اولی در جمع؛ جمع عرضی یا طولی؟

شاگرد: دلیل بر تقدم دلیل طولی بر عرضی داریم؟ اصلی داریم که بگوید ترجیح با کدام است؟

استاد: سه مورد هست. مواردیکه اتفاق انظار هست که جمع طولی است. مواردی هست که اتفاق انظار هست که عرضی است. مواردی هم هست که مشکوک است. در آن موارد مشکوک سبک جمعی که تا به حال در کلاس بوده عرضی بوده. لذا ما هم اصل را بر همان قرار میدهیم. همانی که سبک جمعها بر آن بوده. اگر یک جایی دیدیم که به مشکل برخورد میکنیم و بحث خیلی طولانی میشود، آن احتمال هم مطرح میشود. اگر آن احتمال آمد و دیدیم بین روایات بهاحتی جمع میشود، خب ما هم اقصر الطرق و بهترین راهی را که تعارض را بدون ابتلاء به مشکلات کار بر میدارد، انتخاب میکنیم.

> 22:26

شاگرد: اگر سبک خاصی نباشد و این دوران باشد، یکی از آنها اولویت دارد؟

استاد: در نفس الامر و ثبوت –یعنی احکام اولیه و بدون مدیریت امتثال یک حکم قبلی- هم شارع ملاحظه نظم و سهولت و تعظیم شعائر را فرموده است. جلوتر هم عرض کردم. مثلاً در روایت معروف «لو لا أن أشق علی أمتي لأمرتهم بالسواك[1]»، لسان، لسان مدیریت امتثال است یا لسان ثبوت است؟ بلاریب ثبوت است. لسان آن اصلاً لسان مدیریت امتثال نیست. هنوز میخواهد امر صادر بشود. نه اینکه نسبت به یک امری که صادر فرمودهاند بگویند امر من را به این صورت انجام بده. هنوز تازه میخواهد امر بکند. یعنی من که هنوز امر نکردهام و انشاء ثبوتی نشده، دو مالک را متزاحم دیدهام. هم مصلحت لزومی سواک را دیدهام ..؛چرا مصلحتش لزومی است؟ چون حضرت فرمودند «لأمرتهم»؛ اما درعینحال مشقت را هم دیدهام. یعنی من در مقام انشاء اولیه سهولت را در نظر گرفتهام. مصلحت لزومی مأموربه هم هست. لذا خروجی آن استحباب شده است. پس انشاء ثبوتی من استحباب و ترغیب شده است. این لسان ثبوتی است. اما اینکه کدام یک از آنها اصل است... .

شاگرد: ممکن هم هست اصلی نباشد.

استاد: لذا من هم به اصل روش علماء اتکاء کردهام.

شاگرد: اگر این هم نباشد ظاهراً اصلی نباشد که بگوییم اصل بر جمع عرضی است یا طولی.

استاد: اصل طبیعی که اقتضاء دو طریق باشد یک چیز است، اصل بهعنوان مرجعه به یک چیزی که بین علماء مستقر بوده چیز دیگری است.

شاگرد: منهای این اصلی وجود ندارد.

استاد: الآن چیزی در ذهن من نیست. حال ممکن است بعداً در مباحثه پیدا کنم. یعنی اصول و اقتضائات اولیه‌ای که تقدم با مدیریت امتثال باشد یا تقدم با جمع ثبوتی عرضی باشد. ممکن است این بعداً پیدا شود. اما الآن چیزی در ذهنم نیست.

شاگرد: ممکن است بگویم الآن بعد از هزار سال که فقه شکوفا شده بین جمع عرضی و طولی تفاوت می‌گذاریم، اما آن استقرار ممکن است به این جهت باشد که فقه به این صورت شکفته نشده بوده. لذا شاید نتوان به آن استقرار به‌عنوان اصلی که بتوان الآن به آن استناد کرد، نباشد.

استاد: بله، آن مانعی ندارد.

---

[1] المحاسن، ج۲، ص: ۵۶۱

تهافت در قول به موضوعیت یقین در وقت صلات

اتفاقا این سه-چهار مثالی که عرض کردم برای همین بود. یعنی ببینید در فضای فتوای فقه و تأکید شارع بر علم به دخول وقت، چطور فضای فتوا، سنگین می‌شود. جلسه قبل هم فروعاتی را عرض کردم. فروعات خیلی نافعی بود. اینکه آدم به آنها نگاه کند. شما جواهر و مستمسک را ببینید. یعنی فضایی است که شما قبل از یقین به دخول وقت نباید اسمی از ظن ببرید. بعض فروعات مانند شهادت بینه و ... به‌خاطر دلیل، استثناء شده است. حتی می‌گویید متمکن نیستم، هوا ابر است یا در زندان هستم، چه کار کنم؟ می‌گویند خب صبر کن. مرحوم آقای حکیم چهارده دلیل آوردند تا بگویند کسی که متمکن از علم نیست عند عدم التمکن یجوز له شرعا ان یتّکل علی الظن؟ فرمودند صاف نیست. چهارده دلیل را در کردند. آدم وقتی آن چهارده تا را می‌بیند، می‌بیند در این چهارده تا یکی از مصادیق روشن کلاسیک شدن بحث است. یعنی وقتی آدم این چهارده دلیل را می‌بیند ظنش خیلی قوی می‌شود وقتی شارع امر به یقین به دخول وقت فرموده، تا اینجا نرفته است.

شما به این چهارده دلیل نگاه کنید. به حضرت عرض می‌کند ما نمی‌دانیم چه خبر است، حضرت می‌فرمایند خورسها وقتی شروع کردند نماز بخوانید. بعد ما می‌گوییم نقتصر علی موردہ! یعنی مجموع چهارده دلیل به ما نمی‌گوید اینکه شارع فرموده باید به دخول وقت یقین پیدا کنید منظورش این بوده که همینطور بیهوا سراغ فریضه نرو. نه اینکه او یقین را بما هو یقین به‌عنوان یک چیزی که مدافع آن بوده حتی به امتثال بزند؛ فضلاً از بحث ما که یقین را جزء موضوع ثبوتی کند و بگوید اگر یقین نداری نماز بر تو واجب نیست. اصلاً در فضای بحث چنین احتمالی نیست.

ولی همین که شما می‌گویید، چون در لسان روایت یقین در مقام مدیریت امتثال آمده در فتوا طوری بازتاب دارد که بحث بسیار سنگین شده است. به‌گونه‌ای‌که با این چهارده دلیل هم راضی نمی‌شویم تا بگوییم حتی برای کوری که چشمش نمی‌بیند به ظن اعتماد کند. البته مرحوم سید ابتدا فرمودند «لایعد» ولی دوباره فرمودند «لایترک هذا الاحتیاط».

شاگرد: در یک مواردی ممکن است ظن خبره به دخول وقت باشد و کسی هم نخواند. در اینجا هم باید بگوییم استثناء از ظن اهل خبره شده است.

استاد: بله، من برخی از روایات را یادداشت کرده بودم. تنها اشاره می‌کنم. ببینید چقدر جالب است. ابواب مواقیت، باب چهارم، حدیث شانزدهم. مضمون آن را ببینید که تعبیر امام علیه‌السلام چقدر لطیف است.

> **عن ابن بكير عن أبيه عن أبي عبد الله ع قال: قلت له إني صليت الظهر في يوم غيم فانجلت فوجدتني صليت حين زال النهار قال فقال لا تعد و لا تعد**[1]

«إني صليت الظهر في يوم غيم»؛ هوا ابر بود، گفتم دیگر ظهر شده لذا نماز را خواندم، **«فانجلت»؛** ابرها کنار رفت، **«فوجدتني صليت حين زال النهار»؛** یعنی برای قدمین صبر نکرده بودم. **«قال فقال لا تُعد و لا تَعِد»؛** این تعبیرات در چندین روایات آمده و زیبا هم هست. «لاتعد و لا تعد»؛ دیدی نمازت در وقت واقع شده، خب چون هوا ابر بوده به هیچ چیزی اتکا نکردی و آن را خواندی، خب چرا خواندی؟! بعد هم دیدم که نمازم در وقت بوده حضرت نفرمودند چون دخول تو در نماز بیخودی بوده حالا اعاده هم بکن. این را نفرمودند. حالا که دیدی نمازت در وقت بوده اعاده نمیخواهد اما «لاتعِد»؛ یعنی رسم خودت را این قرار نده که وقتی هوا غیم است همینطور نماز بخوانی.

---

[1] وسائل الشيعة، ج۴، ص: ۱۲۹

تهافت در قول به موضوعیت یقین در صوم

30:47

الآن این دو تعبیر به چه معنا است؟ یعنی اگر ما سفارش می‌کنیم که یقین پیدا کنید ای صبر کنید، برای این نیست که واقعاً نماز واجب نشده –آنطور که عده‌ای برای صوم گفته‌اند- بلکه نماز واجب شده و انطباق، قهری است. عین همین تعبیر انطباق قهری را در مانحن فیه هم داریم. آن وقت می‌بینید این روایات در صوم آمده اما فتوا به آن جا رفته که اگر شک دارید قطعاً ماه مبارک داخل نشده است!

عبارت وسائل را ببینید:

> **عن الزهري عن علي بن الحسين ع في حديث طويل قال: و صوم يوم الشك أمرنا به و نهينا عنه أمرنا به أن نصومه مع صيام شعبان- و نهينا عنه أن ينفرد الرجل بصيامه في اليوم الذي يشك فيه الناس فقلت له جعلت فداك فإن لم يكن صام من شعبان شيئا كيف يصنع قال ينوي ليلة الشك أنه صائم من شعبان- فإن كان من شهر رمضان أجزأ عنه و إن كان من شعبان لم يضره فقلت و كيف يجزي صوم تطوع عن فريضة فقال لو أن رجلا صام يوما من شهر رمضان تطوعا و هو لا يعلم أنه من شهر رمضان- ثم علم بذلك لأجزأ عنه لأن الفرض إنما وقع على اليوم بعينه[1]**

«... لأن الفرض إنما وقع على اليوم بعينه»؛ یعنی انطباق قهری است. وقتی شما دیدید فرض شهر مبارک برای یوم الشک بوده چرا مجزی نباشد؟! خب حالا اگر استظهاری این بود که قطع به ماه جزء موضوع است، این عبارت درست بود؟!

این عبارت مثل نماز است؛ لاتُغد، چرا؟ چون خلاصه نمازت را در وقت خوانده‌ای. اما «ولا تَغد»؛ چرا؟ چون من شارع نمی‌خواهم شما نسبت به واجبات سهل انگاری داشته باشید. این برای مسأله وقت.

---

[1] همان ج۱۰ص۲۳

تهافت در قول موضوعیت یقین به رکعتین صلات

مسأله دیگر برای رکعتین اولتین بود. عرض کردم شک در متعلق تکلیف بود که ظرافتکاریهایی داشت. یکی هم در طواف بود. ظاهراً آن روز نرسیدم روایت طواف را بخوانم. در جواهر جلد دوازدهم، صفحه ۳۶۴ را ببینید. من دو-سه عبارت را نقل میکنم، شما ببینید. در صفحه ۳۶۸ میگویند شما در رکعتین اولتین یقین ندارید اما ظن دارید، آیا این ظن کافی است یا نه؟ صاحب جواهر طبق مشهور مفصل دفاع میکنند که کافی است. ولو ظن در اولتین باشد کافی است و حال آنکه روایاتی بود که میگفت در اولتین چون فریضه است یقین میخواهد.

> **وكيف كان فأقوى ما يستدل به له على تقدير الخلاف الأصل في وجه تقدم سابقا ، والأخبار الكثيرة الظاهرة في وجوب تحصيل اليقين باحرازهما. والأخبار معارضة بما عرفت [1]**

«و كيف كان فأقوى ما يستدل به له على تقدير الخلاف الأصل في وجه تقدم سابقا ،»؛ برای اینکه ظن در رکعتین اولتین کافی نیست. **«والأخبار الكثيرة الظاهرة في وجوب تحصيل اليقين باحرازهما»**؛ روایت بسیاری دارد که میگوید باید یقین به احراز اولتین داشته باشید. خب روایات میگوید که به یقین نیاز است، شما میگویید حتی اگر ظن داشته باشید کافی است؟! ایشان میگویند برای آن طرف دلیل داریم. اگر اخبار زیاد میگوید یقین لازم است، اخبار زیادی هم میگوید ظن کافی است. حال باید ببینیم دلالت آنها به چه صورت است.

این را برای این گفتم که در اینجا قبول میکنند که اخبار بسیاری میگویند که احراز آن به یقین نیاز است. اگر لسان این اخبار این بود که یقین جزء موضوع میشد، وقتی روایات ظن میآید به این معنا میشود که ظن جزء موضوع میشود؟! معنا نداشت. چون وقتی شک داری یقینی که جزء موضوع است دیگر نیست. یک نحو حکومت پیدا میکند بر روایاتی که ظن را میگویند. تازه هیچکدام هم صریح در ظن نیست. مثلاً به اطلاق یک روایت استناد میکنند. در مستمسک هم بحث کردهاند.

درحالیکه ایشان وقتی میخواهند در صفحه ۳۶۶ استدلال کنند عبارتشان این است:

> **فان غلب في ظنه أحدهما عمل عليه ، لأن غلبة الظن في جميع أحكام الشرع تقوم مقام العلم على سواء[2]**

پس اگر علمی در لسان آمده طوری آمده که مقصود شارع منافاتی نداشته که جای آن ظن قرار بدهید. نه اینکه وقتی شک آمد دیگر یقین موضوعیت دارد و کل این مسائل کنار میرود.

همچنین در طواف است. همینجا همین نکته را بگویم و آن را در طواف هم اضافه کنم. نکته زیبایی است. همین کسی که میگوید در اولتین باید یقین میزان باشد و باید آن را احراز کنید، در اینجا چه میگوید؟ طبق قاعدهای که شما مسأله جواب میدهید اگر کسی اولتین را به یقین احراز کرد و به رکعت سوم و چهارم رفت، حال که از آنها در شد در اولتین شک کرد، در اینجا میگویید باید چه کار کنیم؟ این یک سؤال. به رکعت سوم رفته، حال در همان یقینی که احراز کرده بود به شک افتاد. این یک فرض است. فرض دیگر این است: این در مقصود من بیشتر مهم است. این مورد اتفاق همه است و نباید به آن فکر کرد. سلام نماز را داد و الآن در اولتین شک کرد، شما چه میگویید؟ در اینجا یک فقیه اختلاف فتوا دارد؟! در اینکه شک بعد از سلام است و به آن اعتناء نمیکنیم. خب اگر احراز اولتین به یقین، میزان ثبوتی کار است، فرقی نمیکند بعد از سلام باشد. شما که احراز نکردید؛ الآن شک دارید. اشتغال یقینی چه میگوید؟ با یک قاعده فارغ که نمیتوانید موضوع را عوض کنید.

> 37:40

من میخواهم این را عرض کنم با این مسلمات نزد همه –که شک بعد از سلام مورد اعتناء نیست، حتی در اولتین- میفهمیم که آن یقین موضوعیت ندارد. بلکه یک نحو مدیریت امتثال است بر اینکه چون فریضه است وقت آن با تردید جلو نرود. نه اینکه من یقین را آوردهام و به نماز چسباندهام. نمازی که جزئش این یقین نباشد، اصلاً نزد من نماز نخواهد بود. لذا قاعده اشتغال میآید. اصلاً به این صورت نیست.

---

[1] جواهر الكلام ج۱۲ص ۳۶۸

[2] همان ۳۶۶

تهافت در قول به موضوعیت یقین در طواف واجب

نظیر همین در طواف واجب می‌آید. در طواف واجب روایات جور و واجوری هست. یعنی می‌گوییم باید به یقین باشد. شک در طواف واجب بیایی باطل است. البته بعضی روایات هست که می‌گوید باطل نیست. من فعلاً مشهور را می‌گویم. آیا در طواف واجب، ظن کافی است یا نه؟ طواف واجب است، شک ندارد، ظن دارد به اینکه مثلاً شش شوط انجام داده. حکم این مسأله چیست؟

شاگرد: آقایان می‌گویند که باطل است.

استاد: غیر از یک نفر. منا‌سک را ببینید. اگر پنجاه حاشیه هم باشد همه به‌غیر از حاج آقای بهجت می‌گویند که باطل است. حاج آقای بهجت می‌گویند ظن در طواف واجب، مجزی است. این فتوای ایشان است. ولی دیگران می‌گویند ظن در طواف واجب فایده ندارد، به حکم شک است. خب می‌گوییم در نماز چطور شد؟ در نماز هم گفتید در اولتین باید یقین باشد، بعد گفتید ظن به‌منزل یقین است، می‌گویند که در آن جا دلیل داریم. آن جا پشتوانه اجماع و شهرت داریم. اما در اینجا نداریم. خب همان جا سؤال من است. ببینید سؤال را چطور مطرح می‌کنم.

در طواف واجب که همه می‌گویند ظن کافی نیست، سؤال می‌کنم. اگر طواف تمام شد و از مطاف بیرون آمد و شک کرد که شش شوط انجام داده ای هفت شوط. در اینجا چه می‌گویید؟ در اینجا دیگر اتفاق فتوا است که دیگر اعتنا نکن. چرا؟ چون شک بعد از فراغ است. خب اگر طواف واجب طوری است که اتیان آن به یقین شرط کار است، چه فراغی است؟! هنوز قاعده اشتغال هست. وقتی بیرون آمدی واقعاً شک داری که شش شوط انجام دادی ای هفت تا. خب برگردی. قاعده اشتغال می‌گوید شما هنوز باید آن را انجام بدهی. همین که همه اتفاق دارند که بعد از فراغ دیگر نباید اعتنا کرد، یعنی آن یقینی هم که در حین طواف فریضه من شارع شرط کرده بودم، جزء موضوع نبود. من اینها را برای ذکر این شواهد گفتم. آدم انس می‌گیرد به اینکه یک لسان شرعی که تأکید بر یقین دارد، فوری آن را جزء موضوع نکنیم تا بعداً در ماه مبارک بگوییم «لامجال للاستصحاب اصلاً». اگر شک داری که سوم الشک ماه مبارک هست یا نیست، قطع داری که روزه واجب نیست. این خلاف ارتکاز بیّن است. اینها شواهدی از این ناحیه برای مانحن فیه است.

آن روایتی که برای بیان اصل استصحاب داشتیم ماند. انشاءالله از فردا سریعتر می‌خوانیم. کلیات بحث را عرض کردم. خودتان هم مراجعه بکنید. چهار باب بود. تا ممکن باشد روایت آن را سریع می‌خوانیم.

شاگرد: در این بیان مدیریت امتثال سؤال این بود که چرا شارع با لسان استصحاب نگفته. فرمودید این چهار باب را ببینید. چون در هر بابی شارع با یک غرضی یک شأنی را پررنگ می‌کند.

استاد: ان شالله از این بحث می‌کنیم.

والحمد لله رب العالمين